

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در تشخّص صورت خارجی در ذهن بود و اینکه هر شیئی که دارای معنایی است که در ذهن متصوّر می شود، این متشخّص می شود به همان وجود خاص که قابل انطباق بر فرد دیگر نیست و لذا ماهم در محاورات می گوئیم: آقا این دیدگاه شخصی شماست، یا این تصور ذهنی شماست یا شما اینطور تصور کردید و دیگری شاید به شکل دیگری تصور کند. این حکایت از این مساله می کند که وجود ذهنی هم مانند وجود خارجی متشخّص و متعین است و تعینش هم به واسطه همان وجود است. در بحثهای گذشته مرحوم آخوند فرمودند که آنچه که موجب تشخّص است، عبارت از وجود است و ماهیت موجب تشخّص نیست البته راجع به ماهیت هم اگر رفقا یادشان باشد صحبت شد که تفسیری که از ماهیت آورده شده است با آن معنایی که ما از ماهیت کردیم يك مقداری تفاوت دارد یا اینکه اصلا فقط تفاوت در ابهام و تفصیل دارد. چون برای ماهیت آن معنایی که متصوّر است يك معنای عدمی است که هیچ قابلیت برای حمل صفات و اتصاف به اشیاء را ندارد و هرچه هست همان وجود است که آن وجود ماهیت را اصالت می بخشد و عرض شد که اگر ماهیت به معنای عدم محض باشد دیگر معنا ندارد برای عدم محض حکمی بشود یا اینکه صفتی بر او بار بشود یا اینکه بتواند اصل وجودی قرار بگیرد و نه اینکه ماهیت در قبال وجود، وجودی دارد که منظور وجود در قبال هستی است به نحوی که با آن وجود قائل به ثنویت و اعتقاد به دو اصل قدیم در اینجا بشویم، بلکه ماهیت عبارت است از همان حدّ وجودی نه به عنوان عدم، حدّ وجود با عدم فرق می کند. عدم لاینخبر به است و لکن حدّ وجودی همان وجود است، منتهی آن حدّ وجودی که عبارت است از تشخّص و تعین وجود به انحاء مختلف. بنابراین ماهیتی که در ذهن تصور می شود، خودش من الوجود است منتهی وجودش وجود مجرد است چون قائم به نفس و قائم به ذهن است و ظرف تحقّقش ذهن است ولی این جزئیتی که به واسطه ذهن برایش پیدا شده است، از ناحیه وجود برای ماهیت پیدا شده است یعنی وجود ذهنی موجب این جزئیت شده است ولی همین ذهن این وجود ذهنی را از این ماهیت جدا می کند وقتی جدا شد جزئیش هم از

دست خواهد رفت تا وقتی که قائم به ذهن است قابل صدق بر خارج نیست تا وقتی که قائم به ذهن است موجب تسری به ماهیت دیگر و به وجود دیگر نیست، مال همین آقا است از داخل شکم و نفس او اصلا در نمی آید تا اینکه بخواهد به يك امر دیگری صدق بکند، این مال همین است و در این صورت به هیچ عنوان نمی شود به آن دست زد ولی همین که آن استنادش را به آن شخص حذف کردیم وجودی را که باعث تشخص او شده است، کنار می زنیم و همه این کارها را ذهن می تواند انجام دهد. این ذهنی که خدا به ما داده است يك شیء عجیب و غریب است برای خودش می برد و می دوزد و مونتاژ می کند و هرکاری دلش بخواهد می کند، کاه را کوه و کوه را کاه می کند، جاهل را عالم نحیر و عالم نحیر را شخص بیسواد می کند، خدا کرده دیگر چکارش می شود کرد. عالم صالح را يك فاسق فاجر معرفی می کند، پسر پیغمبر را به عنوان خارجی بر خلیفه حق زمان حضرت یزید بن معاویه می کند و پسر پیغمبر، امام مفترض الطاعی را چون بر خلیفه زمان خروج کرده است، فاسق و فاسد و مفید معرفی می کند لذا واجب القتل است آن هم چه خلیفه ای؟ جناب یزید سگ باز، فاحشه باز، میمون باز، از این بازها هر چه بگویند این بزرگوار قابلیت حمل بر اینها را دارد، آخر هر چیزی قابلیت می خواهد هر کسی نمی تواند استعداد هر چه باز می خواهد، داشته باشد، این خلیفه و جانشین رسول خدا، قابلیت حمل اینها را دارد يك موضوع بسیار وسیع و فراخی است. می آید پسر پیغمبر را فاسد و مفسد و آن آدم را به عنوان صالح و خلیفه معرفی می کند. این روایاتی که جعل شده و آمدند این آیه **وَ إِذَا تَوَلَّى سَعِي فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ**^۱ را حمل بر امیرالمؤمنین کردند و آن آیه خاتم بخشی امیرالمؤمنین را به ابن ملجم نسبت دادند! اینها کار کیست؟ کار ذهن است کار ذهن، اصلا همین است که می آید و درست می کند این را می گذارد جای آن و آن را می گذارد جای این و خدا هم کمکش می کند و شیطان هم کمک می کند و می گوید حالا که می خواهی **وَ مَنْ يَعْتَسُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ**^۲ خیلی آیه عجیبی است که هر کسی مسیرش از مسیر خدا دور بشود خدا رهایش نمی کند و نمی گوید حالا تو مسیرت دور شد برو پی کارت، نه ما در کنارت شیطان می آوریم یا جای

^۱ سوره بقره آیه ۲۰۵

^۲ سوره زخرف آیه ۳۶

ما است یا جای شیطان، حدّ فاصل هم ندارد یا این یا آن، اگر آمدی در مسیر ما ملائکه می آیند و قرین تو می شوند و اگر نیامدی شیطان است که نُقِیض لَهُ شَیْطَانًا بعد می فرماید این شیاطین می آیند و کمکش می کنند.

مرحوم آخوند هم در اینجا به همین قضیه می خواهد اشاره کند قیل ان الکلیّة هی مطابقی الصورة العقلية لامور كثيرة، حقیقت کلی عبارت است از تطابق صورت عقلیه با امور بسیار لا من حیث کونها ذات هویة قائمة بالذهن نه از حیثیت اینکه این صورت عقلیه دارای هویتی است که قائم به ذهن است لا من حیث کونها ذات هویة که قائمة بالذهن یا قائمة بالذهن، قائمی بهتر است که به آن هویت برگردد آن معرفه است دارای یک هویت، هویت یعنی وجود خود آن صورت عقلی وجود، منتهی وجودش خارج از ذهن است بل من حیث کونها ذات ادراکی غیر متأصلی فی الوجود شما وجود را در اینجا در نظر نمی گیرید بلکه همان حقیقت مثالیّه او را که قابل انعکاس است و جهت مرآت دارد آن را ما در نظر می گیریم که آن غیر متأصله فی الوجود است و بر آن وجودی بار نمی شود، فقط یک ماهیت است چون ما وجود ذهنی را از او منسلخ کردیم و وقتی منسلخ شد، می شود ماهیتی جدای از آن وجود ذهنی، لذا خود انسان این مساله را درک می کند وقتی شما یک زیدی را در ذهنتان تصور می کنید آن حالتی را که در ذهن دارید آن حالت مال خودتان است و یک تصور جزئی است که آن حالت ارتباطی به دیگری ندارد گرچه نظیر او ممکن است برای شخص دیگری پیدا بشود. مرحوم آقا می فرمودند یکی از مؤیدات وحدت وجود این است که وقتی یک حال واحدی بیاید برای عده ای از افرادی که مستوی المرتبه باشند همه به یک نحوه تجلی را ادراک می کنند و این قضیه دیده شده که یک حال می آید، یک کشف می آید، یک افتتاح و یک مساله و یک معنا می آید برای چند نفر وقتی که از این سوال می کنی همین را می گوید، از دیگری سوال می کنی همین را می گوید، همه یک چیز را می گویند در حالتی که هر کدام از اینها یک وجود جزئی برای خودشان دارند آنی که الان دارای نفس است و این نفس ارتباطی با نفس دیگری ندارد آن برای خودش نفس است و زید است و خصوصیات است و آن هم برای خودش یک نفس و یک خصوصیات دیگری دارد ولی آن حالی که حال واحد است آن حال واحد است در چند جا مستقر می شود اگر استعداد برای تلقی آن شخص در آن مرتبه داشته باشد، اگر نه نداشته باشد و فکرش

در خانه‌اش باشد، دارد به شام شبش فکر می‌کند جلسه عصر جمعه به جای اینکه فکرش را در مسائل صحیح ببرد، دارد فکر می‌کند که محلله مکرمه مطوله این چه غذائی درست کرده است یا اینکه میهمان می‌خواهد بیاید حالا که می‌خواهم بروم خانه باید ماست بگیرم چیزهای دیگر بخرم...، نه آقا جان آن می‌آید و به این نمی‌خورد و می‌رود و به بقیه می‌خورد، به این ماست می‌دهند و ماست گیرش می‌آید! و یکی از مؤیدات مساله وحدت وجود همین مشاهداتی است که برای عده کثیری از افراد که مستوی المرتبه هستند و دارای استعداد تلقی هستند برای آنها پیدا می‌شود و همه يك مطلب را ادراك می‌کنند و خیلی عجیب است که همان مساله که برای این افراد در این مرتبه پیدا شده است، همان مطلب برای افرادی که مافوق اینها هستند به يك شکل دیگر پیدا می‌شود این خیلی عجیب است یعنی يك واقعیت از عالم مشیت نزول می‌کند و این در هر مرتبه صورت خاص خودش را دارد در این مرتبه صورت معنا دارد در يك مرتبه صورت ظاهری پیدا می‌کند در مرتبه دیگر صورت ماده یا صورت مثالی پیدا می‌کند هر کدام از اینها صورت خاص را دارد و افراد مستعد تلقی در هر مرتبه همان صورت را تلقی می‌کنند. ممکن است صدمرتبه داشته باشد. لذا مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه می‌فرمودند من این مطلب را از قول مرحوم آقا نقل می‌کنم ایشان می‌فرمودند حالتی بر من می‌گذرد که خود را در عالمی از معانی می‌یابم که نمی‌دانم به کدام يك از آنها را تمرکز کنم یعنی اینقدر معانی غریبی است که نمی‌توانم تمرکز کنم تا می‌خواهم به یکی از اینها توجه کنم يك مرتبه می‌بینم عوالمی گذشت که اصلا از دید من محو شد اصلا چیز جدیدی پیدا شد واقعاً اینها در کجا هستند که عوالم، نه يك عالم يك مرتبه رفتند بالا که تا می‌خواهند توجه کنند يك ثانیه یا چندثانیه آدم می‌خواهد نظرش را بیاندازد در يك حقیقتی که برای او کشف شده می‌بیند اصلا چندتا عالم را گذرانده اینک به عالم بالاتر رفت و با يك پدیده جدید و عوالم جدیدی روبرو شد و يك معانی جدید، بلکه چندمرتبه را طی کرد که اصلا این ارتباطی به آن ندارد آن وقت می‌گویند این حرفها درست است؟!!

غير متأصلة في الوجود فهی وجودها كوجود الاضلال المقتضية للارتباط بغيرها من الامور وجودش اضلال است، وجود عكوس است که ارتباط به غیرخودش را اقتضا می‌کند و باید يك صاحب‌الظلة باشد تا اینکه بتواند انعکاس در مراتب مختلف خارج پیدا کند حالا سواء كان ذهنية او

خارجية حالا می خواهد آن اظلال، اظلال ذهنیه باشد یا خارجیه باشد دیگر تفاوت نمی کند مثل انعکاس نور و انعکاس صور در نواحی خارجی یا اینکه در ذهن باشد و آن صورت ذهنی انعکاس به خارج پیدا کند و مصادیق خارجی داشته باشد بالاخره این ذهن يك استنادی به آن صاحب ظل دارد که همان خود نفس است از این نظر و يك انعکاسی دارد به خارج که آن مربوط به خود آن ماهیتش می شود نه هویتش، و سواء أتقدمت هی علیها او تأخرت حالا می خواهد متقدم باشد بر آن امور یا اینکه متأخر از آن امور باشد، فرق نمی کند یعنی آن اظلال متقدم باشند یا متأخر باشند، چون گاهی اوقات امر بعد از آن پیدا می شود گاهی قبل پیدا می شود. آن ذهن در جائی که انسان می خواهد انتزاع يك امر مشترك را بکند و از جزئی به کلی برسد آن اظلال مقدم می شوند و اگر نظر به کلی داشته باشد و بعد بخواید به مصادیق آن نگاه کند این متأخر می شود و من الكلی بعضی از اقسام کلی ما داریم که اینها، يتقدم علی الجزئیات الواقعی فی الاعیان اینها مقدمند بر جزئیاتی که در اعیان خارجی هستند کتصورات المبادی مثل اینکه مبادی مافوق، اینها تصورات معلولات خودشان را دارند و علل تصور معلولات را می کند. این تصور معلولات برای علل در حالی است که هنوز معلول وجود خارجی ندارد ولی این تصور علت چیست؟ که این علت تصور می کند معلولی را که از او ظهور پیدا می کند، ظهور معلول از علت این قبلا باید از نقطه نظر ذهنی تصویری تقدّم طبعی داشته باشد بر تعین خارجی معلول فیسمی ما قبل الكثرة به این می گویند تصورات ما قبل الكثرة یا کلیات و منها ما یستفاد من الخارج از جزئیات ما به آن کلی پی می بریم کعلو منا الكلّیة المنتزعی من الجزئیات الخارجیة مانند علوم ما که از جزئیات خارجیه انتزاع کلی را می کنیم فیسمی ما بعد الكثری به این می گویند علوم و تصورات ما بعد الكثره و ممّا یحقّق معنی المطابقة حالا ایشان دارد مثال می زند می گوید این معنای مطابقه را دارم برای شما توضیح می دهم و مثال می زنم انك اذا رأیت شخصا انسانیا حصل فی ذهنك صوری الانسان المبرّاة عن العوارض وقتی شما يك شخص انسان را تصور کنید، يك صورت انسانی که عاری از عوارض شخصیه خارجیه هست در ذهن شما نقش می بندد چون خارج که در ذهن شما نمی آید ثم اذا أبصرت شخصا آخر منه اگر يك انسان دیگری را شما دیدید، شما چشم باز کردید يك انسان را در این مدرسه دیدید خوب برای شما يك صورت ذهنی از این انسان، بعد يك دفعه سرتان را برمی گردانید می بینید يك نفر دیگر آن گوشه است آن که

دارید می بینید چطوری لایق فیه صوری اخی دیگر یك صورت دیگر جدای از آن انسان در ذهن شما نمی آید شما همان را منطبق بر این می کنید یعنی همان صورت ذهنی که هنوز در ذهن شماست و بستگی به هوش شما دارد با بعضی ها الان حرف می زنی می گوید چه گفتی؟ بابا همین الان گفتم، چه گفتیم؟! حواست کجاست؟ دیگر اینجا باش، بابا از خانه درآمدی و فعلاً اینجا مدرسه است و بحث است ولی این یادش می رود و بعضی ها نه اینها که زود یادشان می رود تا آن صورت انسان آن ماهیت را در ذهن می آورند یك مرتبه یادشان می رود که اصلاً کی بوده؟ یك نگاه می کند می گوید اه این کی است؟ دوباره یك صورت انسان جدید می آید ولی بعضی ها هستند خیلی عجیب، یك کسی را من می شناختم فوت کرده پیر هم بود می گویند این اگر بیست سال پیش با یك نفر در یك جلسه بود، با وجود ازدهام و مراجعات زیاد می شناخت. حافظه بعضی ها خیلی عجیب است حتی یك لحظه این می شناخت و می دانست که این کیست می گویند این قضیه واقعیت دارد می گویند: طلبه ای یك روز رفت پیش آقای بروجردی گفت زخم دارد می زاید، آقای بروجردی یك پولی به او داد و بعد گفت این پیر است کثرت اشتغالات و درس و اینها یادش رفت، سه ماه دیگر رفت گفت عیالم دارد می زاید و دوباره یك پولی به او داد. در آن موقع که بیمارستان نبود، قابله زیاد بود، بعد سه ماه دیگر رفت و آقای بروجردی داد ولی به او گفت بیا کارت دارم گفت قدر زنت را خیلی بدان، زنی که توی شش ماه سه بار بزاید این زن مثلش پیدا نمی شود نه سه قلو سه دفعه سه تا پشت سر هم هر سه ماهی یکی، حیوانات هم سه ماه بیشتر طول می کشد، حالا مرغ مثل اینکه بیست روز است، اما این زن مثل اینکه خلاصه توی این سه ماه، سه تا می زاید. آقای بروجردی حافظه اش خیلی قوی بود حالا این دیگر خیلی اشتباه کرده بود اقلاً می گذاشتی پنج ماه بعد می رفتی، آخر سه ماه خیلی زود بود.

حالا اگر کسی یك صورت انسانی را ببیند تا وقتی که از ذهنش نرفته همه افراد را منطبق بر آن می کند لازم نیست صورت جدید در ذهنش حك بشود که حیوان باشد و ناطق باشد مگر اینکه حافظه اش مثل بنده باشد تا یك چیزی بیاید ظهور پیدا کند نیاز به یك صورت مجدد داشته باشد. ثم اذا أبصرت شخصاً آخر منه لایقع فیه صورة اخی یك شخص دیگری از انسان شما ببینید لا یحتاج الی صورة اخی دیگر صورت نمی آید همان انسانیتی که قبلاً بوده همان انسانیت هست حالا شما منطبق بر آن

شخص دوّم می‌کنید الاّ اذا غابت الاولى عن ذهنك مگر وقتی که اولی از ذهن شما برود کقابل رشم من طوابع جسمانية متماثلة یقبل رشا من الاول مثل يك اثری که شما می‌گذاریم این اثرهای جسمانی که شما می‌گذارید روی يك شیئی این تا قبل از اینکه رطوبتی بیاید بر يك جسم و به واسطه مطر او غیرمطر اینها این همانجا باقی است وقتی که از بین رفت آن وقت يك اثر بعد می‌آید، يك رطوبت جدیدی و يك اثر جدیدی را دوباره ایجاد می‌کند در همانجا ولی اگر همان باشد شما در مرتبه دوم که بخواهد آن اثر رطوبت را بیاورید، کاری انجام نمی‌دهد همان رطوبت اولی در آن جسم باقی است و لا یختلف بورود اشباهه علیه با ورود اشباهش این اختلاف پیدا نمی‌کند و اذا قیل فی الکتب وقتی شما می‌بینید نوشته که ان الکلیّة واقع فی الاعیان او یشار الیه کلی در اعیان است باید ببینید در اعیان منظور چیست؟ نه اینکه به خود وجودش در اعیان است بلکه بصورت مثالی در اعیان است فانها یعنون به الطبیعة التي يعرض لها اذا وجدت فی الذهن ان تكون کلیة منظور این است که طبیعتی که این مساله به آن عارض می‌شود اگر در ذهن پیدا بشود این می‌شود کلیّ والاّ اگر در ذهن پیدا نشود که اصلا وجود خارجی ندارد والاشیاء مشتركة فی معنی کلی یفترق باحد امور اربعی اشیائی که مشترك هستند در معنای کلیّ و ما قبل در کتاب قبل گفتیم این یکی از امور چهارگانه که اینها با همدیگر در عرض و کم و کیف و اشتداد و ضعف و آن مطالبی که در آن کتاب قبل بحث شد که ما اشرنا الیه لان اشتراك ان كان فی عرضی اگر اشتراك، اشتراك در عرضی لا غیر فالافتراق بنفس الهاهیة مثل سواد و سطح. وان لم یکن الاشتراك فی عرضی خارج اگر اشتراك در عرض نباشد فقط در خارج باشد، فقد یفترقان بفصل اینها به فصل افتراق پیدا می‌کنند که اگر اختلاف، اختلاف نوعی باشد ان كانت الشركة فی معنی جنسی اختلاف، اختلاف نوعی است یا اینکه اختلاف او بعرضی غیر لازم ان كانت الشركة فی امر نوعی و برای اصناف و غیر ذلك از طبیعات مختلف در وصف و امثال و در مقولات و اینها با همدیگر اختلاف دارند اذا اللازم للنوع لازم للفرد آنی که برای نوع هست برای فصل هم هست فیتفق الجميع در همه با همدیگر متفق هستند وان كان يجوز ان یکون المميز لها لازم الشخص لا لازم النوع و اگر جایز است آن که تمیز می‌دهد آن افراد را آن مصادیق را این لازم شرط باشد نه اینکه لازم نوع باشد او بتنامیه و نفس فی نفس الطبیعة مشتركة یا بواسطه تمام و نفس باشد که باز در بحث، کم گفتیم اختلاف در کم بواسطه تام و ناقص بودن است لها عرفت من وهن

قاعدة المتأخرين في وجوب اختلاف حقيقي التام والناقص مما سبق ما قبلها اين مساله را بحث كرديم مرحوم آخوند هم فرمودند كه اختلافي كه دارد در بحث اشتداد وجود كه آخر كتاب اول بود در آنجا گفتيم كه در بعضي از موارد ايشان فرمودند كه خود اين ماهيت في حد نفسه اشتداد پيدا مي كند كه متأخرين قائل به اين مساله بودند و همينطور بعضي از متقدمين، اگر يادتان باشد متأخرين گفتند: ماهيت اشتداد و ضعف برنمي دارد اين يك مساله واحد است آن كه اشتداد و ضعف برمي دارد عوارضي است كه بر اين ماهيت است شما خيال مي كنيد ماهيت اشتداد و ضعف برداشته مثل مراتب وجود انسان يا حيوانيت و امثال ذلك كه اين مساله در آنجا مطرح شد.